



۲۰۱۸/۰۴/۰۳

سید هاشم سدید

برخورد با مسائل حاد و جنجال برانگیز

مردمان دیگر چگونه با مسائل حاد و جنجال برانگیز بر می خورند؟

بعد از مدتی نسبتاً طولانی فرصت دست داد تا به چند سایت اینترنتی، از جمله سایت ایران امروز، سری بزنم و سه چهار مقاله را از میان ده ها مقاله مندرج در این سایت و سایت های دیگر مطالعه کنم. بخش اندیشه سایت ایران امروز یکی از بخش هایی است که هر باری که به این سایت مراجعه می کنم، حداقل یکی از مقاله های آن را با دلچسپی خاصی می خوانم و باری نیست که چیزی از آن نیاموزم و مطالب آن را سودمند برای انسان ها، در هر درجه ای از دانش و آگاهی و تحصیل و تجربه سیاسی و اجتماعی و هر درجه ای از رشد و توسعه و به هر سرزمینی که تعلق داشته اند، نیابم. این بار نیز، مثل همیشه، از رفتن به این سایت و صرف وقت دلخور و پشیمان نشدم، زیرا با خواندن مقاله "یادگیری اجتماعی و توسعه"، که از قلم رسا و پربرار آقای "محسن رنایی" تراوش نموده بود، متوجه چیزی شدم که واقعاً شنیدن و خواندن آن برای سیاست بازان و روشنفکر نمایان ما افغان ها، که متأسفانه متوجه عواقب ناگوار خیلی از حرف ها یا کار های خود نیستند، بسیار آموزنده است.

برای این که موضوع بهتر روشن گردد، می خواهم مهم ترین بخش آن مقاله را که خواندن آن برای همه ما افغان ها بی نهایت ضروری است در اینجا نقل کنم:

«دیگر هیچ نمی گویم و فقط یک صفحه از کتاب «در تمنای یاد گیری» ایشان را این جا می آورم؛ تا مقایسه کنیم هوشمندی سیاست مداران ژاپنی [جاپانی برای دری زبانان - اداره] و قدرت یادگیری آن ملت را در مسیر توسعه، با آنچه ما در موارد مشابه داشته ایم و عمل کرده ایم:

چند ماه بعد به موزه [موزیوم یا موزیم برای دری زبانان - اداره] هیروشیما رفتم و یک روز را در آنجا گذراندم. در باره خرابی هیروشیما و این که آن بمب ها کی و در چه روز و ساعتی بر سر مردم آوار شده است؛ تعداد کشته ها چه قدر و مصائب آن چگونه و آثارش تا چه زمانی و مسافتی هویدا بوده است و ... اطلاعات جالب دریافت کردم، اما هیچ جا گفته نشده بود که فاعل چنین کاری چه کسی است! از راهنما ها دلیلی را پرسیدم؛ آن ها هم گیج شده بودند و پاسخی نداشتند. از همراه سؤال کردم و او (که انگار این سؤال برای خودش هم جالب بود) گفت: «پاسخ این سؤال نزد محقق این زمینه و کارشناس برجسته تاریخ جهان است» و راهنمایی ام کرد تا نزد او بروم.

وقتی نزد او رفتیم، همراه مرا معرفی کرد و گفت: "محمد سان، دانشجوی ایرانی دوره دکتری دانشگاه ناگویاست". پس از احوال پرسی، قصدم را گفتم و پرسشم را مطرح کردم. او لبخندی زد و گفت:

«پسر، اینجا موزه صلح است! موزه ای برای فراهم ساختن بذر نزار بین المللی تازه ای نیست! بمبی که بر هیروشیما فرود آمد حالا دیگر بخشی از تاریخ ماست و به مثابه سانحه و خطای بشری است که به دلیل پاره ای از مناسبات ناهنجار اتفاق افتاده است. همه همت ما بر این است که از این تجربه بیاموزیم و از تکرار آن جلوگیری کنیم. البته می خواهید بشنوید که امریکایی ها مقصر بوده اند، اما ما هم بی تقصیر نبوده ایم و چنین شرایطی نباید تکرار شود. ما نمی خواهیم که در این موزه در ذهن فرزندان ما مشعل جنگی دیگر روشن شود، بلکه می خواهیم به سویی برویم که صلح را ترویج کنیم.»

تفکر این محقق و دانشمند تاریخ جهان، تفکر سازنده و انسانی است، که با تأسف بسیاری از سیاست مداران ظاهراً اندیشمند ما - سیاست مدارانی مانند "یون" ها و "پدرام" ها و کسانی که هنوز به درستی متوجه پی آمد های مخرب افکار این ها نشده اند و نمی دانند که این گونه افکار و پیروی از این گونه انسان ها ما و وطن ما را به کدام سو می برد و با چه مشکلات و تباهی هائی رو به رو می سازد - نه متوجه آن شده ایم و نه به اهمیت آن پی برده ایم.

باری با یکی از دوستان در خصوص تشبیهات نفاق افکنانه این دو انسان و انسان هائی مانند این ها صحبتی داشتم و قول دادم که در این بابت چیزی بنویسم. بعد از مطالعه مقاله آقای رنالی و فرصتی که مساعد شده بود - حسب این قول - خواهش من از همه هموطنان عزیز، به خصوص مسؤولین رسانه ها این است که، به خاطر فراهم نساختن بیشتر بذر نفاق و دشمنی در کشور، از نشر هر گونه سخنانی که از آن بوی نفاق و دوئیگری می آید، به خصوص از نشر سخنان کسانی مانند یون و پدرام و رفقای شرافگن آن ها در نشریه های خویش جداً اجتناب کنند.

طرح سخنان، یا افکار مخرب این انسان ها، حتی اگر از روی بی غرضی یا بی خبری از عمق نیت سوء این ها و اثرات مهلک آن ها باشد، به گونه ای در ذهن خام برخی ها اثر نامطلوبی را به جا می گذارد و زمینه رنجش بیشتر و دوری مردم سرزمین ما را از هم آرام، آرام فراهم می سازد. نام این انسان ها باید از زبان ها بیفتد. خود این ها باید تجرید شوند تا مرض مهلک نفاق افگنی که ذهن گنبدیده این ها را اشغال نموده به دیگران سرایت نکند. یکی از مهم ترین راه ایجاد وفاق و همدیگر پذیری و صلح و با هم زیستن و وطن را به نام یک ملت واحد با هم ساختن، به نظر من همین کار است. به یون ها و پدرام ها و رفقا و حامیان شان موقع ندهید که وحدت شما را بهم بزنند و کماکان مردم را به دشمنی ترغیب نمایند و کشور واحد ما را به نام پشتون و تاجیک و هزاره و اوزبک و... پارچه پارچه سازند. افغانستان سرزمینی واحد و مردم آن یک ملت است؛ با نام افغان و هویت افغانی! این نام و این هویت زبینه ماست و حفظ آن از جمله وظایف مبرم و حیاتی ما. ما از دیگران هیچ کم نداریم!!